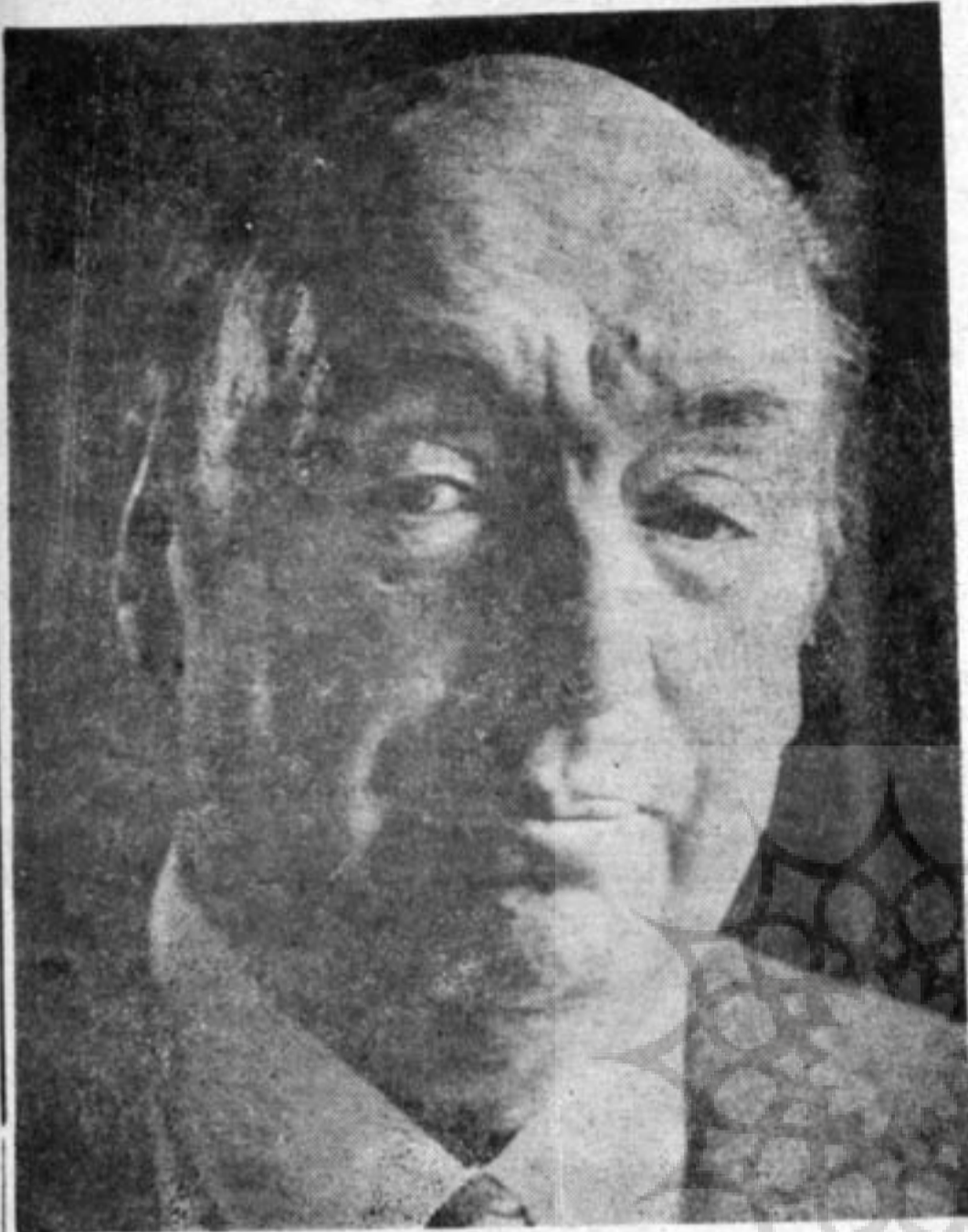


نرودا شاعر انقلاب شیلی



پابلو نرودا، یکی از بزرگترین شاعران تاریخ شعر اسپانیایی زبان، به سال ۱۹۰۴ در پارال، ناحیه‌ای واقع در جنوب شیلی، بدنیا آمد. با انتشار دومین مجلد از اشعارش، در سال ۱۹۲۴، بنام «بیست شعر عاشقانه» به شهرت عظیمی دست یافت. در سال ۱۹۳۴، بعنوان کنسول سفارت شیلی در مادرید، به اسپانیا رفت و چون بسیاری از نویسندگان و شاعران آن زمان، بر علیه حکومت فاشیستی فرانکو جنگید و سومین اثرش را در آنجا نوشت.

از سال ۱۹۴۵، همکاری با دکتر سالوادور آلنده آغاز کرد و تا آخرین لحظه، تا فرارسیدن سپتامبر سیاه شیلی، به او وفادار ماند. در سال ۱۹۷۱، از یک دست جایزه نوبل در ادبیات را گرفت و از دست دیگر، در سپتامبر سال ۱۹۷۳ ضربه‌ای از کودتای ضد خلقی ژنرال پینوشه را، که آینده شیلی را، و خانه‌اش را در «اسیلانگرا» ویران کرد، این شاعر نتواند زندگی، انسان و خاک، در همان سال، بطرز اسرار آمیزی درگذشت.

مصاحبه زیر، در ژوئن سال ۱۹۶۶، بوسیله رابرت بلی شاعر آمریکایی، صورت گرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نیرو و توان یک انسان بیدار را بازیافتند. من در شعر «اسپانیا چگونه بود»، بتفصیل در این باره گفته‌ام و چنانکه بخاطر دارید، آرا دیشب، در «مرکز شعر» نیویورک، فرانت کردم. بدبختانه دیدید که چه اتفاقی افتاد، انقلاب فرانکو، بسیاری از شاعران را، بدینار تبعید و عدم فرستاد که با میگوئل هرناندز، لورکا و آنتونیو ماچادو، که واقعا کلاسیک قرن بود، آغاز شد.

دوم اینکه شعر در آمریکای جنوبی، بکلی چیز دیگریست. شمادر سرزمینهای ما، رودخانه‌هایی را می‌بینید که نامی ندارند، درختانی را که کسی نمی‌شناسد و پرندگان را، که هیچکس توصیفشان نکرده است. برای ما آسانتر است که سوررنالیست باشیم، زیرا هر آنچه که می‌بینیم، تازه است. پس وظیفه‌ما، تا آنجا که می‌دانیم، بیان واضح آن چیز است که غریب است. در اروپا دیگر همه چیز، سروده و نقاشی شده است، اما در آمریکانه. بدین معنی ویتن یک آموزگار کبیر بود. مگر ویتن که بود؟ او تنها یک انسان واقعا آگاه نه، بل چشمانش باز بود! چشمانی عظیم برای دیدن همه چیز داشت. او نگرستن به چیزها را، به ما موخت. او شاعر ما بود.

رابرت بلی: واضح است که ویتن، بر شاعران اسپانیولی، بیش

رابرت بلی: رودخانه‌ای عظیم از تصویر، در شعر شما جاریست. پس از لورکا، آلیکساندر، والهخو و هرناندز، اکنون برون دینزی شعر را، از عمیقترین ریشه‌های شعری، در شعر شما می‌بینیم چرا بزرگترین جریان شعری در قرن بیستم، در شعر اسپانیایی زبان بیدار شد؟

نرودا: باید بگویم که شنیدن این حرفها، از یک شاعر آمریکایی، بسیار جالب است. ما اگرچه به ابراز احساسات معتقدیم اما هنوز، همگی کارگرانی متواضع هستیم، ما نباید به بسیاری از مقایسه دست بزنیم. در درجه اول، باید دو چیز متفاوت را، درباره شعر اسپانیولی، به شما بگویم. اول اینکه، در قرون شانزده و هفده، شعر اسپانیولی در اوج بود، بطوریکه غولهای چون گونگورا، کونه‌ودو، لوپ دووگا و بسیاری دیگر، در اختیار داشته‌است. سپس در طی سه قرن پس از آن، شعر اسپانیولی چنان سقوط کرد که دیگر جز باریکه‌ای از شعر باقی نماند. سرانجام دوره لورکا، البرتی و آلیکساندر، اشعار بسیاری پدید آورد، این سه شاعر، بر ضد آن سقوط، قیام کردند. چرا و چگونه؟ بیاد داریم که این دوره از شاعران، مصادف با بیداری سیاسی اسپانیا، بعنوان یک جمهوری، بود، بیداری سرزمین بزرگی که در خواب بود. توده‌های اسپانیا ناگهان

از شاعران امریکای شمالی تأثیر گذارد. چرا شاعران امریکای شمالی او را درک نکردند؟ آیا این بخاطر تأثیر شعر انگلیسی نبود؟
 نرودا: شاید، شاید بخاطر تأثیر محافل انگلستان. بسیاری از شاعران امریکایی دنباله‌رو الیوت، فکرمی‌کردند که ویتمن، زیاده ساده و قدیمیست. اما او چندان ساده نیست، او یک انسان پیچیده است، و نقطه اوج او در پیچیده‌ترین جای اثرش نهفته است. او چشمانی گشوده به جهان داشت و شعر بسیاری چیزهای دیگر را، بما آموخت. ما او را خیلی دوست داریم. الیوت هرگز چندان تأثیری برمانند. شاید بخاطر اینکه او زیادی روشنفکر، و مازبادی قدیمی هستیم. پس هر کسی راهی را برمی‌گزیند، یکی راه ظریف و روشنفکرانه و دیگری راه همگانی و برادرانه را، هر یک بنحوی سعی می‌کنند، تا دنیای اطراف شمارا، دربرگیرند، تا دنیای جدید را کشف کنند.

رابرت بلی: الیوت در مقالاتش، توجه را معطوف به سنت کرده است، اما اظهارات شما چنین می‌نمایند که واقعا امریکای جنوبی، سنتی ندارد - کلا امریکاستنی ندارد - و فقدان سنت است که در را بروی این چیزها گشوده است.

نرودا: مسئله جالبی را مطرح کردید: قبلا در جای دیگر گفته‌ام که شما می‌توانید، در شعر بعضی از شاعران امریکای جنوبی، دریای طرق کهن تفکر و بیان را ببینید، مثلا طرق هندی تکررا، در شعر واله‌خو. سزار واله‌خو در شعرش چیزهایی دارد که از قمر سرزمینش، برو، که یک سرزمین هندیست، برمی‌آید. چنانکه می‌دانید او یک شاعر شکفت‌انگیز است. بعنوان یک سنت ادبی، مادرای کدامین سنت هستیم؟ شعر اسپانیولی قرن نوزده، شعر لفاظی و تصنع بود، فقیر بود و به بدترین شکل، رمانتیک. اسپانیاییها هرگز یک شاعر رمانتیک خوب نداشته‌اند، آنها شلی و گوته نداشته‌اند، به هیچ وجه فقط لفاظی و بالنتیجه، بوج.

رابرت بلی: در حال حاضر، شعر شما، تصویری از محبت میان مردم، الفتی میان انسان و حیوان و دلسوزی برای نباتات و ماران، و یک رابطه محکم میان انسان و ناخودآگاهی‌اش بدست می‌دهد. بسیاری از شاعران معاصر، بینشی کاملا متفاوت با بیشتر شاعران در این باره چه نظری دارید؟

نرودا: خوب، من وجه تمایزی بین انواع شعر برقرار کرده‌ام. من یک تئوریسین نیستم، اما در شاعری، نوعی از شعر را دیده‌ام که در اتاقهای دربسته نوشته می‌شوند، بعنوان مثال شعر مالارمه، شاعر بسیار عظیم فرانسوی. عکسهایی که از اناقش دیده‌ام، مملو از اشیاء زیباست. او اشعار زیبایی، درباره پروانه‌ها نوشته است، لیکن اتاقهای خفه و مملو از پرده است و هوایی نیست، او شاعر بزرگ اتاقهای دربسته است و چنین بنظر می‌رسد که بسیاری از شاعران دنیای جدید، پیرو این سنت هستند، آنها پنجره‌ها را نمی‌گشایند، و شما تنها باید به باز کردن پنجره‌ها اکتفا کنید، بلکه باید برون آید و بارودخانه‌ها، حیوانات و حشرات زندگی کنید. من به شاعران امریکای لاتین و وطنم - شاید سنت ما اینست - گفته‌ام که اشیاء را کشف کنند، به دریاها و کوهها بزنند و هر چیز زنده را تجلیل کنند، و شما چگونه می‌توانید تحلیلی از زندگی را دوست نداشته باشید؟ این نامعقول و حیرت‌آور است. من در کنار دریای خروشان، در ایسلانگرا، زندگی می‌کنم - خانه من آنجاست - اما هرگز از تنها بودن و نگاه کردن بدریا و کار کردن در آنجا خسته نمی‌شوم، این حالت برای من، چون یک کشف مدام است، نمی‌دانم، شاید من چون نویسنده بزرگ شما، نرو، و دیگر نویسندگان اهل تامل، یک عاشق طبیعت آبله قرن نوزدهمی هستم. من اهل تامل نیستم اما، فکر می‌کنم که تامل قسمت بزرگی از زندگی یک شاعر را تشکیل می‌دهد.

رابرت بلی: شما در بسیاری از مبارزات سیاسی شرکت کرده‌اید و بیوسه، با عزمی راسخ و استوار، چون یک خرس، جنگیده‌اید، و چون تولستوی، هنوز هم به‌قدرگیری با جریانات سیاسی ادامه می‌دهید، لیکن شعر شما شدیداً محبت‌آمیز و انسانیست. این حالت را چگونه توصیف می‌کنید؟

نرودا: همانطور که میدانید، من از یک سرزمین بغایت سیاسی برخاسته‌ام. در شیلی، همه آنهایی که مبارزه می‌کنند، از حمایت عظیم توده‌ها برخوردار هستند. تمام نویسندگان شیلی، تقریباً بدون استثنا، گرایش به چپ دارند و ما احساس می‌کنیم که مردم کشورمان، ما را درک می‌کنند، گروههای کثیر خلق، از حمایت می‌کنند و این‌ها احساس اطمینان می‌بخشد. می‌دانید که در شیلی، درودسته‌های سیاسی، با آراء معدودی بر سر کار می‌آیند. ما بعنوان شاعر، در ارتباط واقعی با مردم هستیم و امروزه، این ارتباط، امر نادری است، من سالها اشعارم را، در جای‌جای سرزمینم - هر دهکده و هر شهر - برای توده‌ها، قرائت کرده‌ام و احساس می‌کنم که این کار، وظیفه من است، کاری طاقت‌فرسا است لیکن اندازه‌ای از رابطه من با سیاست، برمی‌خیزد. من فقر سرزمینم را دیده‌ام و نمی‌توانم از آن طفره بروم.

رابرت بلی: نهاد سالهای اخیر، مردم ایالات متحده، شناخت ادبیات امریکای جنوبی را آغاز کرده‌اند و هنوز، آن را چندان نمی‌شناسند.

نرودا: من فکرمی‌کنم که مشکل بر سر ترجمه است. ما به نویسندگان امریکای شمالی بیشتری احتیاج داریم، که آثارشان را به اسپانیایی، و شعر و ادبیات امریکای لاتین را به انگلیسی، ترجمه کنند. اعضای کنوب «ب. ا. ن» شیلی، فهرستی از یکصد کتاب اصلی ادبیات امریکای جنوبی را، که مردمان امریکای شمالی توانایی خواندن آنها را دارند، تهیه کردند و بمن نشان دادند، آنها قصد دارند، مسئله ترجمه این آثار را، در کنگره انجمن قلم مطرح و از آن حمایت کنند. ایده بسیار خوبیست. نمی‌دانم که اگر آن عده، در کنگره، بتوانند از آن حمایت کنند، آیا کسی از پیاده کردن این طرح، حمایت خواهد کرد یا نه. مسئله ترجمه بسیار مهم و جدیدست. تصور کنید که آثار واله‌خو، هرگز در ایالات متحده ترجمه نشده و فقط، بیست شعر از او، بوسیله شصت موسسه انتشاراتی شما ترجمه و چاپ شده است!

رابرت بلی: شما معتقدید که خدایان نیز، جزو دشمنان بشمار نوع بشر هستند.

- بخاطر دارم که شما قبلا گفته‌اید که این احساس، اولین بار در رانگون به شما دست داد. اما مگر نه اینکه خدایان، چون اشعار، از ضمیر ناخودآگاه انسانها سربرکشیده‌اند؟ پس چگونه دشمنان بشر هستند؟

نرودا: در ابتدا، خدایان چون اشعار، انسان را پاری می‌کردند. اما هنگامیکه انسانها، بر خدایان، غلبه کردند سقوط آنها آغاز شد.

رابرت بلی: سؤال جالبی از شما دارم. آیا فکرمی‌کنید تا پیش از آنکه متولد شوید، زیسته‌اید؟
 نرودا: نمی‌دانم... تا حالا فکر کرده‌ام - در آینده سعی می‌کنم

رابرت بلی : تولستوی گفته است که، آگاهی نو، چون عضوی جدید، در بشریت گسترش یافته است و حکومتها، تمام سعی شان بر اینست که، جلوی رشد این آگاهی را بگیرند. فکر می کنید که این امر حقیقت دارد ؟

نرودا: می دانید، بطور کلی حکومتها، در هر کجای جهان، هرگز روح شاعران و نویسندگان را، درک نکرده اند. این آگاهی که مابطرف آن می رویم، کلا چیز امیدبخشی است. چگونه ؟ با شعر سرودن و نوشتن. شما شاعران در ایالات متحده، چنان گم از سخنرانی های تان می بینم، دست بکار بسیار جالبی زده اید. شما مادامیکه از این روحی که درباره اش حرف می زنید، حمایت می کنید، بیدارکننده چیز تازه ای هستید.

رابرت بلی: سزارواله خو، بعد از درگیربهایش با سوررنالیسم بسوی سادگی بسیار انسانی (اشعار انسانی) روی آورد. شما هم پس از همراهی با دوره ای از شعر سوررنالیست (زیستن در جهان) به سادگی (قصاید ابتدایی) روی آوردید. این عجیب نیست که شما هر دو، مسیر یکسانی را پیموده اید ؟

نرودا: من عاشق واله خوهستم و همیشه او را تحسین کرده ام، ما با هم چون دو برادر بودیم. با این حال ما با هم خیلی فرق داریم. بویژه تبارمان از هم متفاوت است. او پرویی بود، او یک پرویی تمام عیار بود و یک پرویی، در نظر من، انسان بسیار جالبی است. ما از دنیا های متفاوتی برخاسته ایم. من هرگز درباره آنچه گفتید فکر نکرده بودم. راهی را که شما، برای تحقیق در مورد من و واله خو، انتخاب کرده اید بسیار جالب است. اینکه شما هر کدام از ما را، در دنیای آثارمان، بهم نزدیک کرده اید. در موردش هرگز فکر نکرده بودم، اینکار شما را دوست دارم.

رابرت بلی : هنگامیکه با واله خو، در یک اتاق بودید، او چگونه بود ؟ هیجان انگیز یا آرام و افسرده ؟

نرودا: می دانید، واله خو معمولا خیلی جدی و باوقار بود. او پیشانی بلند و قامتی کوتاه داشت و همیشه از جمع دوری می جست. اما در میان دوستان - نمی دانم که با دیگران نیز همینطور بود یا نه - از خوشحالی جست و خیز می کرد. من تنها این دو جنبه از سیمای او را شناختم.

رابرت بلی: خیلی ها گرازا از « عنصر هندی »، در شعر و افسانه های امریکای لاتین، حرف می زنند. واقعا این « عنصر هندی » چیست ؟

نرودا: عنصر هندی، در شعر واله خو، همچون طریقه لطیفی در اندیشیدن، تجلی می کند و طریق تجلی اش، نه مستقیم بل غیر مستقیم است. شعر من از این عنصر عاریست. من یک شاعر کاستیلی هستم، مادرشیلی از هندیان حمایت می کنیم و تقریبا، همه اهالی امریکای جنوبی، رگه ای از خون هندی در شریانهاشان جاریست، من نیز بهم چنین، اما فکر نمی کنم که در شعرم، جریان داشته باشد.

رابرت بلی: در Residencia شعر شما، عمیقادر نو میدی فرو غلطیده بود، همچون مردی که در فضائی تاریک فرو می رود. پس از آن، ناگهان مسیر اعوض گردید و شعر شما، هر چه بیشتر، بسادگی گرایید. آیا این جریان، تا اندازه ای، ناشی از جنگ داخلی اسپانیا بود ؟

نرودا: خیلی خوب بیان گردید، بله درست است. می دانید، هنگامیکه من Residencia اول و دوم را می نوشتم، در هند بودم.

می کردم. از بیست و یک سالگی، تا بیست و سه سالگی در آنجا زندگی کردم. من از مردمان هند جدا بودم، حال بیچهارمیل نمی دانم، از انگلیسها هم جدا بودم، زیرا نه من می توانستم آنها را درک کنم، نه آنها مرا، خیلی تنها بودم. در سرزمین زیبای بودم که نمی توانستم در آن رسوخ کنم، که نمی توانستم آن را خوب درک کنم. آنروزها و سالها، سالهای تنهایی من بود. در سال ۱۹۲۴، بعنوان کنسول سفارت، به مادرید انتقال یافتم. جنگ داخلی مرا به توده مردم، نزدیکتر کرد. بمن الهام بخشید، مرا دریافتن درکی صریح و طبیعی، کمک کرد. برای اولین بار، احساس کردم که به یک جامعه تعلق دارم.

رابرت بلی: آیا هنوز بر سر نظریات خود، راجع به «ریلکه» و «شاعران الهی»، که در شعر بدانها تاخته اید، هستید ؟

نرودا: بله، باید بگویم که در زندگی، اشتباه بسیار کرده ام. من متعصب و احمق بودم. اما ایده های من، هنوز همانست که بود. فقط زیادی اغراق کرده ام، زیرا که ریلکه شاعر بزرگیست، همچنان ! نویسنده بزرگیست. مرا ببخشید، اما تناقض را یکی در چرخش زندگی می بیند و دیگری، می بیند که او دارد اشتباه می کند.

رابرت بلی: بسیاری معتقدند که کیفیت آثار ادبی، از سی سال پیش به اینطرف، روزوال گذارده است. شما هم چنین نظری دارید ؟

نرودا: نه، مطلقا نه. من فکر می کنم که خلافت، همواره قدرتمند است. فرمهای تازه و بسیاری در شعر شاعران جوان معاصر، می بینم که ناپیش از این هرگز ندیده بودم. اکنون دیگر ترسی از تجربه کردن، وجود ندارد. و سابقا ترس عظیمی از شکستن قالب کهنه، وجود داشت که اکنون دیگر نیست. این خیلی جالب است.

رابرت بلی: چرا شما چنین ترسی نداشتید ؟

نرودا: ترس من همیشگی نبود، فقط هنگامیکه شاعر جوانی بودم، چون موشی محصور می ترسیدم، هنگامیکه شاعر جوانی بودم، از این بیم داشتم که تمام قوانینی را که نقادان، برای ما وضع کرده بودند، بشکنم، اما اکنون چنین نیست. همه شاعران جوان به همان فکر که می آیند آنچه دوست دارند می گویند و انجام میدهند.

رابرت بلی: در یکی از مقاله های تان، واقعه ای را که در کودکی برای شما رخ داده بود، و اثر عمیقی بر شعر شما گذاشت، ذکر کرده اید: در حیاط خلوت خانه تان، خاکریزی وجود داشت. یک روز دست کوچکی، از میان سوراخی در آن خاکریز، برون آمد و هدیه ای به شما داد: یک بره عروسکی. به خانم رفتید و بازگشتید و دست در آن سوراخ کردید و چیزی را یافتید، که بسیار دوستش می داشتید: یک میوه کاج.

نرودا: بله، آن پسر بمن یک بره داد، یک بره پشمی که خیلی زیبا بود.

رابرت بلی: سپس نتیجه گیری کردید که این واقعه، شمارا بدین باور رساند که، اگر چیزی به بشریت بدهید، چیز بسیار زیبایی دریافت خواهید کرد.

نرودا: حافظه تان عالیست، بله کاملا درست است. از آن واقعه در کودکی، بسیار چیزها آموختم. آن هدایای امری کاملا مرموز - در من بسیار اثر کرد.